



چیزی آغاز نشده است که به پایان برسد

ابراهیم اقلیدی

آه تاریکی، تاریکی، تاریکی! همه آن‌ها به تاریکی فرو می‌روند... ناخداها، بانکدارهای تاجر، ادیبان برجسته، پشتیبانان دست و دل‌باز هنر، دولتمردان و حاکمان...

«البوت، ایست کُکر، بند سوم»^(۱)

باری، قرار بر این بوده که بازیگر این حماسه جهانی، سرزمینی، ایرانی و هر چیز دیگر به نحوی سانتی‌مانتال سر پا بمیرد؛ حتی اگر نمایش به تمام معنی قلابی و «ابسرد» (absurd) همان آب سرد معروف) باشد. اما شجاعت ترسیدن و مقاومت وادادن، کاری است در حد و قد خدایان که نمی‌توان از کسی توقع داشت. قبول باخت کافی نیست. باز کردن دست، ترک حيله و اقرار به ترس و تزویر لازم است؛ کاری در آن سوی شجاعت. اقرار در مطب‌های تاریک روان‌کاوی، با همه گرانی‌اش گرهی از کار ما نمی‌گشاید. دست شستن از امید و اعتراف زیر آسمانی که امروزه دیگر از همه چیز تهی است، از فرشته و ستاره و خدایان و... بر زمینی پر از تل‌های برافراشته خاکستر، به گونه‌ای می‌تواند مایه امیدواری باشد.

۱
در آخرین لحظه سقوط، هنگام بازی در نقش قهرمان حماسه‌ای که ناگهان یک حماسه روحوضی و رسوا از کار در می‌آید، حماسی‌ترین کار، وادادن است و شجاعانه‌ترین واکنش، ترسیدن. البته تماشاگران عزیز یا معزز (کلمه مسخره و بدآهنگی که ده سالی است به خصوص در خطاب به بانوان گفته و نوشته می‌شود) و کسانی که سر سر برنده یا بازنده شدن قهرمان، سرمایه‌گذاری و شرط‌بندی کرده‌اند، خیلی کثفت می‌شوند و به جرم خیانت و یا دست‌کم تشویش اذهان عمومی، به آسانی از سر ما و ماجرا نخواهند گذشت. بنابراین، باید مواظب باشیم که خر سرعت نگیرد و به جای زمین زدن، این‌بار شیشه از پیش ترک خورده را به مقصد برساند.

مهربان و روح مقدس سوسک، به آدم‌های مفلوکی مثل ژیتو و کله هویجی و هنگ فلک زده‌ها می‌پیوند و «بچه مثبت» می‌شود، در کتاب‌های مقدس نکته‌ای مشاهده نشده است.

در داستان‌های مسخ‌های لوسیوس آپولیوس، لوسیوس در اثر خیریت (اشتباه او در کمک گرفتن از کلفت جادوگر)، به صورت خر مسخ می‌شود و پس از یک ماجرای اودیسسه‌وار کامل یک ساله، با خوردن گل‌های سرخ پرستشگاه اینزیز و

**● ادبیات کودک، کودکی و غیره
به پایان نرسیده. آنچه تمام
شده و فروریخته جهان ما،
جهان کاغذی ماست که بیدها آن
را با تمامیتش، با آدم‌ها، متون،
مفاهیم، مقدسین، نویسندگان،
فیلم‌سازها، شاعرها،
تروریست‌ها و مهم‌تر و
تأسف‌بارتر از همه دیوانگاننش
(این دیگر جای خالی‌اش هرگز
پر نخواهد شد) جویده‌اند**

اوزیریس و به کمک کاهن معبد، به پوست قبلی خود در می‌آید.^(۲) اما مسخ بسیاری از شخصیت‌های داستان‌های کودک و نوجوان وارونه است؛ از شکل یک بچه بد و خلاف و به قول جوان‌های امروزی خفن یا بچه باحال، به صورت یک بچه مثبت حرف شنو، یک شهروند نمونه در می‌آید. چیزی شبیه خود ما؛ خر در پوست شیر یا زنده برای چاقوا!

ادبیات کودک، کودکی و غیره به پایان نرسیده. آنچه تمام شده و فروریخته جهان ما، جهان کاغذی ماست که بیدها آن را با تمامیتش، با آدم‌ها، متون مفاهیم، مقدسین، نویسندگان، فیلم‌سازها، شاعرها، تروریست‌ها و مهم‌تر و تأسف‌بارتر از همه دیوانگاننش (این دیگر جای خالی‌اش هرگز پر نخواهد شد) جویده‌اند.

از زمان تولد ادبیات کودکان و به تبع آن اختراع کودکی، این موجود دورگه، «هرما فرودیت» (دو جنسی) اما با خصوصیت کاملاً مردانه، ورود کودک به این عرصه ممنوع بوده است. چیزی مثل مردم‌سالاری در غیاب مردم و این بازی فعلاً ادامه دارد. بنابراین، ادبیات کودک مثل همیشه می‌تواند در غیاب کودکی و بچگی، با بچه‌بازی به حیات دورگه خود ادامه دهد و هم‌چنان از ورود کودک واقعاً کودک یعنی دیوانه متعالی افسانه آندرسن که شاه را لخت و عور می‌دید و عقلش نمی‌رسید - کتاب‌های ما متأسفانه هنوز به دست گذشتگان نرسیده است - خفه شود و هر کودک دیگری که طفل معصوم نباشد، به این دژ که مثل همه دژها بوی نای قرون وسطایی می‌دهد، جلوگیری کند. این جا همه چیز به شرط چاقوست؛ از هندوانه تا گوسفند و آدم زنده.

کودکی کودک‌تر از دیگران یا آدمی آدم‌تر از همه و الی آخر. پینوکیو یکی از این بچه‌هاست که از زمین روییده (چوب و درخت و...) و سازده کوچولو از آسمان آمده؛ درست مثل مسیح کاتولیک‌ها، بره خدا، طفل معصوم. اما این‌که چرا (در باور بعضی‌ها) خدا، مسیح را این همه بره می‌آفریند و این‌که چرا پینوکیو ناگهان با دیدن آن همه فساد و فقر و فلاکت زمینی، مسخ می‌شود و پس از یک عالمه مجاهدت و جان‌فشانی بابا ژیتو و مامان فرشته

ارجاع دهیم. آقای شارون، بوش، شیراک، ملاعمر و غیره. این‌ها کتاب‌های ما را نخوانده‌اند که مثل شازده کوچولو، پینوکیو و... آدم‌های ناز و ملوس می‌باشند و به آدم‌کشی و خشونت به جای به به، آه آه بگویند. آن‌ها اگر کتاب بخوانند، فکرشان درست می‌شود. کافی است کتاب‌های سهراب سپهری را بخوانند و دیگر مات و مبهوت، کنار جویی بنشینند و گلی بچینند و گذر عمر را تماشا بفرمایند و به بد و خوب دنیا کاری نداشته باشند و به قول هدایت، در قضیه خر در چمن:

«هر که در است، ما دالانیم و هر که خسر است، ما

پالانیم.»

کودک معصوم ما، به جای آن‌که در نتیجه ساز و کارهای سرکوبگرانه ما که از زبان شروع می‌شود و به زندان و میدان ختم می‌شود، جان بگیرد و مثل من و پدر ژیتو و کله هویجی و فرشته و بقیه سیاهی لشکرها شود، اکنون با دیدن ما آدم‌ها، حالش از آدمیزاد به هم خورده است. ما سال‌های سال برای خویش و به نام او، کتاب چاپ کرده‌ایم، فیلم ساخته‌ایم، برنامه‌ریزی کرده‌ایم و برو تا آخر. آن‌ها را برای او اجرا یا تولید کرده‌ایم و او از سر دلسوزی برای ما بیچاره‌ها، فقط ظاهراً گوش داده. البته در نظرخواهی‌ها، کارگاه‌ها و همه آن‌ها شرکت کرده و برای ما کف هم زده و... و حالا از این بازی خسته کننده به جان آمده. پژوهشنامه‌های ما البته ادامه می‌یابد و ترجمه‌های ابراهیم اقلیدی، همان‌طور که پیش از این بود، در می‌آید. آخر، کودکی که سوژه پژوهشنامه و خواننده ترجمه ابراهیم اقلیدی بود، یک شبح بود؛ یک «دیگری»، چیزی بیرون از هیکل و هیأت انسانی، مثل نقطه‌ای فرضی.

ما به قول استیون گرین بِلِت: «[با] دنیای مردگان حرف می‌زدیم»،^(۳) اما کتاب‌های ما را

اگر در دوران پیش از تاریخ، دنیای اسطوره‌ها، بچه‌ها را گاهی، سالی یا چندسالی یک‌بار، آن‌هم فقط یک تن را در برابر خداگردن می‌زدند، ما گله عظیمی از آنان را به سوی این معبد یا مسلخ مین‌گذاری شده تاراندیم و پودر کردیم و به آسمان فرستادیم و این بازی، هم‌چنان ادامه دارد. میلیون‌ها کودک قربانی انواع خشونت‌های مذهبی فرقه‌ای، اقتصادی، سیاسی، نظامی، جنسی و... یا ایدزی، گرسنه، قاچاقچی مواد مخدر، یا انداز و... شده‌اند و می‌شوند. این طفلان واقعاً معصوم، ربطی به طفل معصوم کتابی ما ندارند و مثل نقل و نبات

● چیزی آغاز نشده است که به پایان برسد. آنچه پایان می‌یابد، همیشه یک روایت، یک نوع و یا یک دوره زمانی است که دیگر ادامه آن به درد ادامه بازی نمی‌خورد و از دور خارج می‌شود. بازی عوض شده است. تردیدی نیست

فحش‌های زشت چارواداری می‌دهند و از کتاب و زیبایی‌شناسی بدشان می‌آید و دندان‌های‌شان را مسواک نمی‌زنند و...

این بچه‌ها از کجای کتاب‌های ما، از کجای این کتاب‌های جادوجنبلی بیرون پریده‌اند؟ بوش، شارون، ملاعمر، بن‌لادن، صدام، صدام‌ها و بن‌لادن‌های خودی... از کجای کتاب‌های کودک و نوجوان ما تکثیر و ظاهر شده‌اند؟ هواداران میلیونی آن‌ها چه؟

خوشبینانه‌ترین صورت قضیه آن است که خیلی مکانیکی، همه چیز را به حکومت‌ها و سیاست‌ها

بچه‌های اعماق با آلات قتاله - بله، با آلات قتاله (در همه جا، تأکید می‌کنم همه جای جهان) - بسیاری از بچه‌ها از کودکی، برهنه در میان گرگ‌ها رها می‌شوند. از جمله کشیش‌ها آن‌ها را مورد تعرض قرار می‌دهند؛ انواع بهره‌برداری‌های فرهنگی، مذهبی، اقتصادی و جنسی از آن‌ها می‌شود و تنها بازی شانس و تصادف، مثل کاهی در باد ممکن است یکی از آن‌ها را به دَرکِ اسفل یا عرش برین برساند.



آن یکی تی تیش و بچه مثبت، با ظاهری خر رنگ کن و در بیش تر موارد روان‌کاوی شده، ورزش کرده، اهل که نه متخصص روابط عمومی و بازیگر نقش کودکی مقدسین، نابغه‌ها، شخصیت‌های حماسی والی آخر. آن دیگری بچه خلاف، کثیف و ژولیده مثل بچه‌های دخمه تبهکاران آرزوهای بزرگ دیکتو، لشکری از بچه‌های نیمه‌شب، ناخواسته، تخم نابسم‌الله که ما برای خالی نبودن عریضه و متهم نشدن به عدم دفاع از لشکر بیچاره‌ها، گاهی در قصه‌ها مان - مثل قصه‌های بهرنگی، محمدرضا یوسفی، خسرو باباخانی،

پدران و مادران و دوستداران آن نوع کودک نیست در جهان می‌خریدند و بچه‌ها هم به اصرار و اجبار آدم بزرگ‌ها، آن‌ها را مثل شربت سیاه‌سرفه [سیاه‌سرفه‌ای که نداشتند و برای راحت شدن از تکالیف دشوار تحمیلی به آن تمارض می‌کردند] می‌خوردند.

این وضعیت رؤیایی، بهشتی که تو می‌توانستی در آن کودکت را آرام کنی (او را خر کنی) و «کمی به زندگی خودت برسی»، تَقَش درآمد. زیراب کودکی کتابی، زده شد: یک شازده لوس و «اوا خواهر» و ناتوان به نام کودک و حتی نوجوان ساخته بودی که لُپش را می‌کندی و مثل عقب‌مانده‌های ذهنی با او حرف می‌زدی و این خاصه خرجی با یک مشت جمله کلیشه‌ای ابلهانه شروع و با رهنمودهای اساسی برای نابغه شدن تمام می‌شد و هر دو نفس راحتی می‌کشیدید. این اطفال در کتاب‌های کودک، تنها نشانی که از جنسیت داشتند، اسم‌ها و گاه بالاپوش‌های شان بود، جنسیت و هویت، مثل یک برجسب روی آن‌ها خورده بود. نام: برای نوباوگان عزیز دردانه، نام‌خانوادگی: اقلیدی، جنس: مؤنث، لباس: مانتو و روسری، نمره انضباط: ۲۰. اول جنس و سپس فهم و شعورش باید تعطیل می‌شد. انگیزه‌های ما برای قصه‌های ابلهانه و دیوانه‌واری که به خوردشان می‌دادیم، از دوره برادران گریم تا امروز که بعضی از این انگیزه‌ها بر خود ما هم پنهان بود و ناخودآگاه و در پستوهای تابو، لاپوشانی می‌شد (فروید، درباره جنسیت)^(۴) و در بعضی موارد، فقط گفتن و روشن کردن آن برای بچه‌ها تابو به حساب می‌آمد و نباید برای شان رو می‌شد. این کنترل، توسط ما فرهیختگان برای نوباوگان عزیز دردانه، پنهان کردن کارد و در آوردن پنبه استرلیزه و برای

نمایشگاه‌های کتاب و مناسبت‌های فرهنگی، درباره ما انشا می‌نویسد و جایزه می‌گیرد و در نظرخواهی‌ها از ما تعریف می‌کند و ما جایزه کارنگی، وایت‌برد، کاتون، حوزه هنری، شورا، گریستیان آندرسن و... می‌بریم.

۲

چیزی آغاز نشده است که به پایان برسد. آن چه پایان می‌یابد، همیشه یک روایت، یک نوع و یا یک دوره زمانی است که دیگر ادامه آن به درد ادامه بازی نمی‌خورد و از دور خارج می‌شود. بازی عوض شده است. تردیدی نیست. ادبیات کودک در آغاز قرون جدید و به نظر بعضی با برادران گریم آغاز شد؛ چون در آن روزها باید برای آغاز کردن جهانی که امروز دارد ما را به پایان می‌رساند، لشکرکشی می‌کردیم؛ مدیر کارخانه، کارگر، برنامه‌ریز، قصه‌گوی وارد (گونه‌ای رادیویی که به صورت خودکار سخن می‌گوید و قابل کنترل است؛ خلاف قصه‌گوی ناوارد)، قصه‌نویس، فیلم‌ساز، پزشک و سرباز و الی...
این بازی ادامه یافت؛ چون بازی تولید و توزیع

و مصرف در یک کلام، سرمایه‌داری ادامه داشت. باید ایدئولوژی لای شکلات هنر و ادبیات، به خورد همه و از آن جمله به خصوص کودکان، این اطفال معصوم داده می‌شد. «طفل معصوم» از زمانی متولد شد که ما به ادامه معصومیت او برای طرح‌های بزرگ کشاورزی، گاوداری‌ها، گوسفندداری‌ها، معادن زغال‌سنگ، کارخانه‌ها، فروشگاه‌ها، اداره مستعمرات و غیره نیاز داشتیم و این بره زبان بسته، باید هم‌چنان به این بره‌گی ادامه می‌داد، اما بره‌ای مسلح به ایدئولوژی که دشمنان او را از راه به در نکنند. بره‌ای اخته که انرژی خود را صرف

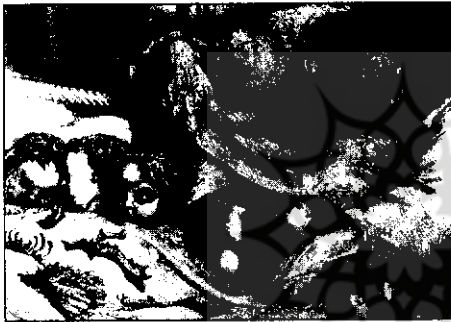
هوشنگ مرادی و... - حالی به این «زبان بسته‌ها!» می‌دادیم. اما در تمام این کتاب‌ها هم جنسیت معمولاً مذکر است و فقط از اسم و ذکر لباس‌های آن‌ها مشخص می‌شود. آن‌ها هویتی سرکوب شده و از هر حیث سانسور شده دارند، نه هویت واقعی؛ موجودی بی‌جنس، توسری خورده، اما فرمایشی و دوست داشتنی؛ چیزی مثل مینیاتورهای صفوی و قاجاری.

و تا کی می‌توانیم ادامه دهیم؟

● این بچه‌ها از کجای کتاب‌های ما، از کجای این کتاب‌های جادو جنبل‌ی بیرون پریده‌اند؟ بوش، شارون، ملاعمر، بن لادن، صدام، صدام‌ها و بن لادن‌های خودی... از کجای کتاب‌های کودک و نوجوان ما تکثیر و ظاهر شده‌اند؟ هواداران میلیونی آن‌ها چه؟

تا کی هر روز در خیابان‌های بالا و پایین شهر، دم دبستان‌ها و دبیرستان‌ها (راهنمایی و غیره)، در کوچه‌های تابستان، رکیک‌ترین فحش‌ها را که به هم می‌دهند، بشنویم و مؤدبانه در تولیدات مان، آن‌ها را به صورت پیپ، البور، کلاه قرمزی، مجید، قُدی و... تصور می‌کنیم؟ یک عالم ساخته شده از کاغذ رنگی، خوشگل و زرق و برقی که به فوتی وامی‌رود و فرو می‌ریزد و اگر بچه آن را بخواند، از فردا با احترام ناشی از ترس، نگاهی که معمولاً نسبت به سالمندان الزایمری خانواده دارد، به ما نگاه خواهد کرد و البته در کلاس درس، در

آمد و آن ادبیات به پایان رسید. اکنون نوبت بازار بود و الحق که ادبیات مستطاب کودک و نوجوان، به عنوان یک پروژه کلان از تولید به مصرف، سوراخ دعایش را پیدا کرد. هر چند عده‌ای طبق معمول نق می‌زدند و آن بنده‌های خدا را می‌ترساندند و تازه پس از جنگ دوم جهانی بود که پژوهش و نظریه‌پردازی در زمینه کودکی، ادبیات کودک و نوجوان به همراه پژوهش در هنر پاپ، رسانه‌ها، سینما، ورزش، توریسم و... آغاز شد و همه در غیاب کودکان، ورزشکاران و توریست‌ها و...



صنعت فرهنگ به تولید و ایجاد مصرف (تولید مصرف) پرداخت. این بار در اقتصاد پول، کارگر و مدیر و غیره بیش از حد نیاز وجود داشت. در حالی که ما مصرف کننده می‌خواستیم و مصرف کننده، دیگر به خاطر لذت مصرف نمی‌کرد، بلکه از مصرف به صرف مصرف لذت می‌برد. کالای کتاب کودک، مثل همه‌ی کالاهای دیگر، می‌توانست مرغوب، نامرغوب، بتجمل،... باشد و بازار نقد و نظریه ادبی، تنها با این موضوع که چه کتابی را باید برای کودک (و نوجوان) انتخاب کرد، گرم شد. اکنون نیز بازار بسیار گرم است و آن بحث در این باره است که آیا این شرکت سهامی (شرکت سهامی نقد و نظریه ادبی برای کودکی و ادبیات کودکان و نوجوانان) باید هم‌چنان توسط کودکان ریش‌دار یا

مسائل و وسوسه‌های بد بد نکند و بهتر به میهن خود و رشد برخی هم‌میهنان خود که کمی «هم‌میهن‌تر» از دیگرانند، خدمت می‌کرد. او باید بچه خوبی می‌بود که از جنسیت، فقط اسم هنزل و گرتل، دارا و سارا، گیسو طلا، شنل قرمزی، پیتر و... را می‌داشت و همه با خوی پسرانه و دیگر یک‌سره خواجه حرم‌سرا؛ درست مثل غلامان خردسال هزار و یک شب (الطواشی و...) یا بچه‌هایی که باید برای داشتن صدای سوپرانو اخته (enuch) می‌شدند.

در آغاز، بهره‌دهی اقتصادی هدف نبود. یک خوبی بورژوازی این بود که دوستدار هنر بود. کتاب با انواع وسایل، به خورد کودکان دلبنده و عزیز داده می‌شد. شنل قرمزی شارل پرو، توسط برادران گریم به نحوی پالوده و گوارده می‌شد که بچه‌های معصوم، ثقل سرد یا رودل نکنند (آخر، مسائل بهداشتی در آن دوران بسیار اهمیت داشت!) شارل پرو در اواسط قرن هفدهم، این قصه را به دلایل سیاسی، به عقیده بعضی با اشاره‌ای به لباس سرخ روسپیانی که معشوقگان لویی چهاردهم بودند، نوشته بود. برادران گریم ایدئولوژی معصومیت و پاک‌ی دوشیزگان معزز و لزوم مواظبت فرهنگی از آنان را استادانه درون آن جا دادند. در یک روایت، شنل قرمزی با رفتن به حمام و دوش گرفتن، گرگ را سرگرم می‌کرد و او را فریب می‌داد و در می‌رفت و در قصه پرو: «گرگ بازوهایی گشاده برای در آغوش گرفتن» و در داستان برادران گریم «دست‌های بزرگی برای گرفتن» و البته گرگ قصه، حیوانی همان اندازه پوشالی است که دختر قرمزپوش^(۵). آن‌گاه، اول برج عاج خراب شد و سازمان‌دهی‌های بزرگ، مدیریت و راهبردهای کلان فرهنگی و سپس دوران پسااستعماری پیش

● **والحق که ادبیات مستطاب کودک و نوجوان، به عنوان یک پروژه کلان از تولید به مصرف، سوراخ دعایش را پیدا کرد. هر چند عده‌ای طبق معمول نق می‌زدند و آن بنده‌های خدا را می‌ترساندند و تازه پس از جنگ دوم جهانی بود که پژوهش و نظریه‌پردازی در زمینه کودکی، ادبیات کودک و نوجوان به همراه پژوهش در هنر پاپ، رسانه‌ها، سینما، ورزش، توریسم و... آغاز شد و همه در غیاب کودکان، ورزشکاران و توریست‌ها و...**

پیرمردان بچه سال، بدون حضور و مشارکت واقعی بچه‌ها، ادامه یابد؟ این عذاب وجدان، بی‌شک در برابر واقعیت‌های کوبنده و نیاز ما به این بازی دلخراش که مثل همه بازی‌های دلخراش دیگر است، فراموش خواهد شد و همه چیز ادامه خواهد یافت. همان شرایط و ضرورت‌هایی که این جنفولک‌بازی را در آغاز قرون جدید پدید آورد، حتی اگر تغییر شکل دهد، بازی تولید به نام و بهانه

کودک و نوجوان را ادامه خواهد داد، اما بی‌شک بدون حضور و مشارکت ما. ما دود شده‌ایم و به زودی به هوا خواهیم رفت. تنها باید وسیله‌ای دست و پا کنیم و ثمره دسترنج خود را به کرات دیگر صادر کنیم؛ چون برای زمین خوب جواب داده و حیف است همسایگان ما بی‌نصیب بمانند!

پی‌نوشت

1. T. S. Eliot, *The Complete Poems and Plays* (London, Faber and Faber, 1969, P. 177 "East Coker.")
 2. Lucius Apuleius, *The Golden Ass*, Translated by William Adlington, (London: Wordsworth Classics, 1996)
 3. Stephen Greenblatt, *Shakespearean Negotiations*, (Barkley: university of CALIFORNIA PRESS, 1988), p.1
- استیون گرین بلت این عبارت را به مفهومی متفاوت از آن چه در این یادداشت آمده به کار برده است. او به برداشت من «میل به سخن گفتن با مردگان» را گونه‌ای ساخت و ساز Construction وقایع تاریخی می‌داند. بنگرید:
- Stephen Greenblatt,

و نیز بنگرید:

- Children's Literature (New approaches)* ed. Karin Lesnik-Oberstein. "Victorian Childhood..." Christine Sutphin
4. Sigmund Freud, *Three Essays on the Teery of Sexuality*.
 5. Susana Meadows "Who's Afraid of The Big Bad Wefewolf?", *News Week* (September 2, 2002) Catherine Ornstein Little Red Riding Hood Unlocked, p.4